

بررسی تأثیر روایت‌های اسطوره‌ای بر تاب‌آوری شهرها

علی صادقی‌منش*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانش‌گاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۲۳

چکیده

روایت‌های اسطوره‌ای برآیند تجارب بشر از رویارویی با چالش‌ها و مسائلی هستند که بر زندگی او تأثیر گذاشته و یکی از این مسائل، تاب‌آوری شهرهاست. شهرهایی که تمدن‌های کهن را در خود جای داده‌اند، بیش از آن که برای تاب‌آوری، متکی بر سازوکارهای اقتصادی، مدیریتی یا مهندسی باشند، متکی بر بینشی اساطیری بودند. پژوهش پیش رو با روش توصیفی-تحلیلی می‌کوشد با بهره‌گیری از نظریات اسطوره‌شناختی میرچا الیاده، کارل گوستاو یونگ و ژیلبر دوران، به تبیین پیوند روایت‌های اسطوره‌ای با به‌سازی و بازسازی شهرها بپردازد. نتیجه و برآیند این پژوهش آن است که روایت‌های اساطیری به سبب ریشه‌دار بودن تصاویر کهن‌الگویی‌شان در ضمیر ناخودآگاه جمعی، هم‌دلی و هم‌راهی افزون‌تری میان بیشینه مردم ایجاد می‌کنند؛ از سویی هم‌سانی و هم‌سویی‌هایی میان شهرسازی و روایت‌گری اسطوره‌ها وجود دارد که توجه به آن می‌تواند موجب تقویت هویت یک شهر و درونی‌سازی تمایل به به‌سازی و بازسازی آن گردد. سه روش ممتاز کردن فضای قدسی شهر از فضای بیرونی که تمدن‌های کهن به یاری آن تاب‌آوری شهرهای خود را افزایش می‌دادند، عبارت بود از: الف) ساخت حصار نمادین، ب) آیین‌ها و ج) تطبیق جای‌گاه‌های نمادین اساطیری با شهر؛ هنوز هم می‌توان از این رویکردها برای افزایش تاب‌آوری شهرها بهره برد.

کلیدواژه‌گان: اسطوره، روایت، تاب‌آوری شهرها.

مقدمه

حفاظت از شهرها یکی از دغدغه‌های دیرپای بشر بوده‌است. انسان از همان زمانی که سکونت‌گاه‌ها پدید آمدند، در اندیشه حفاظت از آن‌ها بود و افزون بر این، اضطراب و بیم از میان رفتن آن‌ها را داشت؛ بیمی که جز با امیدی قدرت‌مند، گذار از آن امکان‌پذیر نبود. اسطوره‌ها به همان میزان که معنابخش جهان و پاسخ‌گوی پرسش‌های بشر بودند و بخشی از اضطراب بشر نسبت به آینده ناشناخته را کاهش می‌دادند، باید در این زمینه نیز راه‌کارهایی ارائه می‌دادند. این راه‌کارها چه بودند؟ تلاش برای یافتن پاسخ این پرسش یکی از اهداف پژوهش پیش‌رو است.

تاب‌آوری شهرها در برابر آسیب‌ها یکی از مسائلی است که پژوهش‌گران از جنبه‌های مختلف آن را بررسی کرده‌اند. مفهوم تاب‌آوری نخستین بار در سال ۱۹۷۳ میلادی مطرح شد و منظور از آن «توانایی سیستم‌های تحت استرس در بازگشت به حالت اصلی و توانایی بازسازمان‌دهی خود» است (دلیر و محمدیان و سرداری، ۱۳۹۸: ۷۵). آن‌گاه که از تاب‌آوری شهرها سخن گفته می‌شود، باید در نظر داشت که «تاب‌آوری شهری متضمن گونه‌ای قابلیت کالبدی برای قد راست کردن در برابر موانع اساسی است» (ویل و کامپانلا، ۱۳۹۸: ۱۸۴). این‌که شهرها چگونه از پس چالش‌ها، موانع و فجایع، سر برمی‌آورند و موجودیت خود را احیا می‌کنند، مسأله‌ای است که در بررسی تاب‌آوری شهرها باید به آن توجه کرد. اغلب پژوهش‌های این‌چنینی تأکید بر سازوکارهایی متکی بر مدیریت دولتی و اقتصاد بوده‌است؛ این سازوکارها بی‌تردید ضروری هستند اما اغلب اوقات بسنده نیستند. آن‌چه برای حفاظت از یک شهر و بازسازی آن در صورت ویرانی نیاز است، گونه‌ای پیوند ذهنی و روانی ساکنان با آن شهر و زیست‌بوم است. چنین پیوندی میان انسان و شهر چگونه ایجاد می‌شود؟ این‌که بشر باورمند به اسطوره، در دورانی که خبر از بیمه و سازوکارهای اقتصادی نبود، چگونه به شهر و سکونت‌گاه خود می‌نگریست و با چه انگیزه‌ای در راه حفاظت یا بازسازی آن گام برمی‌داشت، مسأله‌ای است که در پژوهش پیش‌رو به آن خواهیم پرداخت.

پرسش‌ها و فرضیه‌های تحقیق: پرسش‌های بنیادینی که این پژوهش در پی پاسخ‌گویی به آن‌هاست از این‌قرار هستند:

- در دورانی که بیمه‌ها و سازوکارهای اقتصادی - سیاسی به شکل امروزی وجود نداشت، تاب‌آوری شهرها چگونه تضمین می‌شد؟
- چه پیوندی میان روایت اسطوره‌ای با تاب‌آوری شهرها در برابر آسیب‌ها وجود دارد؟



در پی پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها دو گمانه و فرضیه اصلی مطرح می‌شود که این پژوهش درستی یا نادرستی آن‌ها را مورد ارزیابی قرار می‌دهد:

- بشر باورمند به اسطوره میان خود و سکونت‌گاهش، پیوندی درونی ایجاد می‌کند؛ پیوندی درونی و برآمده از نگاهی اساطیری که او و هم‌وندانش را به حفظ آن شهر و زیست‌گاه وامی‌داشت و به آن تقدسی اسطوره‌ای می‌بخشید که خود تضمینی برای تاب‌آوری بود.

- تاب‌آوری شهرها پیوند مستقیم با شیوه تعبیر و تأویل ساکنان آن‌ها از این پدیده‌ها دارد و روایت اسطوره‌ای بر این شیوه تعبیر و تأویل تأثیر به‌سزایی می‌گذارد.

روش تحقیق: در این پژوهش که به صورت تحلیلی - توصیفی انجام شده است، با تکیه بر منابع کتاب‌خانه‌ای به گردآوری داده‌ها پرداخته و در نهایت با نگاهی تحلیلی این موارد را کاویده‌ایم. برای درک بهتر روایت‌های اساطیری از دیدگاه میرچا الیاده بهره برده‌ایم، خود اسطوره را بر اساس دیدگاه ژیلبر دوران تعریف نموده‌ایم و در مورد تأثیرات اسطوره بر روان، از دیدگاه کارل گوستاو یونگ استفاده کرده‌ایم.

پیشینه تحقیق: اغلب پژوهش‌هایی که به موضوع تاب‌آوری شهرها پرداخته، در حوزه مطالعات شهرسازی و معماری یا مطالعات توسعه و مدیریت انجام شده‌است؛ برای نمونه کاظمی و عندلیب (۱۳۹۶) در مقاله «توسعه ابزار سنجش تاب‌آوری سازمانی شهر در برابر بحران» بر نقش تقویت زمینه‌های سازمانی بر میزان تاب‌آوری سکونت‌گاه‌های انسانی در بحران‌ها تأکید داشته‌اند و در این مقاله در پی ایجاد الگویی برای سنجش مؤلفه‌های سازمانی سکونت‌گاه‌ها بوده‌اند. موحد و طیبیان (۱۳۹۸) نیز در مقاله‌ای با عنوان «چارچوبی برای تدوین الگوی تاب‌آوری بوم‌شناسانه شهر» می‌کوشند که الگویی کلی برای برنامه ریزان، طراحان و مدیران شهری، با هدف دستیابی به تاب‌آوری بوم‌شناسانه شهرها پیشنهاد دهند و اساس کار آن‌ها بر بوم‌شناسی شهری است. مبارکی، لاله‌پور و افضل‌گروه (۱۳۹۶) نیز در مقاله «ارزیابی و تحلیل ابعاد و مؤلفه‌های تاب‌آوری شهر کرمان» به ارزیابی تاب‌آوری شهر کرمان با تکیه بر نظرات ۴۰۰ کارشناس متخصص در زمینه شهرسازی پرداخته‌اند. مقالاتی با این رویکرد درباره تاب‌آوری شهرها بسیار است. نگرش غالب در مورد این مسأله، نگرشی است که تأکید بر اصلاح الگوهای شهرسازی و نیز مدیریت بحران‌های طبیعی هم‌چون زلزله، سیل و طوفان دارد. این نگرش البته کارا و سودمند است اما جنبه دیگری که کم‌تر به آن پرداخته شده‌است، تأثیر تعبیر و تأویل ساکنان یک شهر از آن شهر است که نقش به‌سزایی در انگیزش آنان به حفظ و در صورت لزوم بازسازی یک شهر دارد. از جمله

آثاری که با این ره‌یافت، به تاب‌آوری شهرها پرداخته، کتابی است گردآوری شده توسط لارنس جی. ویل و توماس جی. کامپانلا (۲۰۰۵) شامل مقالات متعدد با عنوان *The Reāilient City: How Modern Citieā Recover from Disaster* که برخی مقالات آن با عنوان *شهر از نو: شهرها با کدام روایت از پس فاجعه بر می‌آیند* (۱۳۹۸) به فارسی ترجمه شده‌است. در برخی مقالات این اثر به نقش روایت در تاب‌آوری شهرها اشاره شده‌است اما موضوع و روش کار با پژوهش پیش‌رو متفاوت است و نویسندگان در آن به نقش روایت‌ها و نمادهای اسطوره‌ای در تاب‌آوری شهرها نپرداخته‌اند.

ذکر این نکته ضرورت دارد که پژوهش‌هایی نیز پیرامون آرمان‌شهرهای اسطوره‌ای انجام شده‌است که گرچه پژوهش‌گران در آن‌ها به موضوع تاب‌آوری شهرها نپرداخته‌اند، اما از این نظر که به پیوند اسطوره و شهرها توجه کرده‌اند، شایان درنگ و توجه هستند. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به مقاله ریحانه صفاری (۱۳۹۲) با عنوان «بررسی و شناخت الگوهای ایران‌شهر آرمانی در ادبیات اسطوره» اشاره کرد که به توصیف آرمان‌شهرهای مطرح شده در *اوستا*، *شاهنامه* و *اسکندرنامه* پرداخته است. از دیگر پژوهش‌هایی که با همین روش به جلوه‌های آرمان‌شهر اسطوره‌ای در شاهنامه پرداخته‌اند می‌توان به مقاله حسنعلی عباسپور اسفدن و احمد رنجبر (۱۳۹۳) با عنوان «جلوه‌های آرمان‌شهر و شهریار آرمانی فردوسی با جستاری در داستان سیاوش» اشاره کرد که پس از توصیف آرمان‌شهر بر اساس نظریات مختلف، به توصیف برخی شهریارهای آرمانی *شاهنامه* می‌پردازد و سپس بر توصیف شهر سیاوش‌گرد تمرکز می‌کند. البته این یگانه مقاله‌ای نیست که به توصیف آرمان‌شهرهای *شاهنامه* می‌پردازد و پژوهش محمود جعفری دهقی (۱۳۹۰) با عنوان «آرمان‌شهر حکیم طوس در شاهنامه» کاری کامل‌تر و دقیق‌تر بر روی آرمان‌شهرهای *شاهنامه* است که به مقایسه برخی از آرمان‌شهرهای *شاهنامه* با نمونه‌های اساطیری آن در متون کهن‌تر نیز پرداخته‌است. آنچه مقاله پیش‌رو را از مقالات یادشده متمایز می‌کند، تأکید بر نقش و کارکرد روایت‌های اسطوره‌ای در پدیدآوردن گونه‌ای تاب‌آوری شهری است.



بنیان‌های نظری پژوهش: در این پژوهش برای تبیین مفهوم اسطوره و پیوند آن با کهن‌الگوها، از دیدگاه‌ها ژیلبر دوران بهره برده شده و برای درک برخی نگرش‌های اساطیری که از نظر ساختاری قابل تعمیم هستند، از دیدگاه‌های اسطوره‌شناختی میرچا الیاده بهره برده‌ایم. هم‌چنین پیوند روان انسان و به ویژه ناخودآگاه جمعی با کهن‌الگو و در پی آن اساطیر را طبق دیدگاه کارل گوستاو یونگ مطرح کرده‌ایم؛ بنابراین در این بخش به گونه‌ای بسیار مختصر دیدگاه‌های اساسی دوران، الیاده و یونگ را مطرح می‌سازیم.

نظریه ژیلبر دوران درباره پیوند کهن‌الگو، نماد و اسطوره: بر بنیاد دیدگاه ژیلبر دوران (۱۹۲۱م) اسطوره و تخیل هم‌چون چهارراهی هستند که در آن مسائل تاریخی، فلسفی و اجتماعی، با انگیزه‌های روان‌شناسی با هم برخورد می‌کنند. در روش او خوانش اسطوره، کلیدی برای درک آثار ادبی، هنری و حتا علمی است (عباسی، ۱۳۹۰: ۶۳).

بر اساس نظریه دوران، اساطیر و روایت‌های اسطوره‌ای از نمادها و نمادها از کهن‌الگوها، کهن‌الگوها از شم و شم از بازتاب سرچشمه می‌گیرد: «درک ما از اسطوره، نظامی پویا از نمادها، کهن‌الگوها و شم‌ها (محرکه‌ها) است. نظامی پویا که با تحریک محرکه‌ها تلاش دارد که به روایت تبدیل شود» (Durand, 1996: 64). کهن‌الگو به عنوان گنجینه مشترک ادراک در بشر نخستین و بشر امروزی، راهی برای درک دغدغه‌ها، نیازها، بیم‌ها، امیدها و شیوه ادراک بشر به معنای کلی است (صادقی‌منش و علوی‌مقدم، ۱۳۹۹: ۱۴۷). بر این اساس هر اسطوره نمود روایت‌مند یک یا چند نماد است و هر نماد، نمود عینی‌تر و جزئی‌تر کهن‌الگوست و هر کهن‌الگو، تصویری که از شم انسان حکایت دارد؛ بر این اساس نماد و اسطوره دو مؤلفه هستند که کهن‌الگو را در بستر یک فرهنگ ویژه عینیت می‌بخشند (نامورمطلق، ۱۳۹۲: ۲۵-۳۰). در توضیح این نظریه باید گفت که به گمان دوران وجه تمایز اسطوره با نماد، روایت‌مند بودن اسطوره است و وجه تمایز نماد با کهن‌الگو متأثر بودن نماد از ویژگی‌های زمانی و مکانی یک فرهنگ ویژه است (نامورمطلق، ۱۳۹۲: ۳۵۵-۳۵۶). کهن‌الگوها در میان مردم جهان مشترک هستند و در ادراک آن‌ها، اشتراکی بین‌المللی وجود دارد؛ اشتراکی که می‌توان با تکیه بر آن، چالش‌های ذهنی و امیال بشر را کشف کرد و با بهره‌گیری صحیح از نمادهای برآمده از آن، هم‌دلی و هم‌راهی گسترده‌ای برانگیخت.

نظریه میرچا الیاده پیرامون فضای قدسی: طبق دیدگاه میرچا الیاده، اسطوره‌شناس و پدیدارشناس دین، اسطوره‌ها منطق ویژه خود را دارند؛ در تمام باورهای اسطوره‌ای می‌توان دو نوع زمان و مکان را شناسایی کرد: قدسی و خطی؛ زمان و مکان خطی، همان زمان و مکانی است که به صورت معمول و در روایت‌های تاریخی با آن مواجه هستیم؛ زمان و مکان قدسی، زمان و مکانی است که آیین‌ها، روایت‌های اساطیری و نیز هر محصول ذهنی که با این آیین‌ها و روایت‌ها در پیوند هستند، حضور در آن را برای ما فراهم می‌سازند.

انسان باورمند به دیدگاه‌های اساطیری، برای گذار از زمان تاریخی به زمان قدسی و یافتن یک دریچه به لحظه ازل، نیازمند یک روایت یا آیین اساطیری است. افرادی که آیینی اساطیری را برگزار می‌کنند، در شنیدن و بازآفرینی نمادین یک روایت اساطیری همراه می‌شوند و از این ره‌گذار در زمان و مکانی برتر از زمان و مکان دنیوی جای می‌گیرند؛ ورود به این زمان به مثابه ورود به ازل، یا به عبارتی همان لحظه ازل^۱ بود که سرچشمه و آغاز هر آفرینش و پیدایش است (الیاده، ۱۳۹۲: ۱۰۹).

تقلید از الگوهای اساطیری، گوش دادن به یک روایت اسطوره‌ای و به همراه آن تمامی تجارب در پیوند با آن، از جمله تجارب مذهبی، تاریخ را فسخ و ملغی می‌کند (الیاده، ۱۳۹۴الف: ۴۰۱) و شرایط را برای پیوند با لحظه ازل، فراهم می‌سازد.

بر بنیاد دیدگاه الیاده، نوزایی و آفرینش هر چیزی سیری از بی‌نظمی مطلق^۲ به نظم^۳ دارد و در هنگامه ورود به زمان غیرهمگن قدسی، امکان بازگشت از نظم به بی‌نظمی و سپس نوزایی و آفرینش دوباره فراهم می‌گردد.

دیدگاه کارل گوستاو یونگ پیرامون کهن‌الگو و تأثیر نمادهای برآمده از آن بر

روان انسان: کارل گوستاو یونگ یکی از پژوهش‌گرانی است که با دیدگاهی روان‌شناختی، اسطوره‌ها را مورد بررسی قرار داده است. یونگ به دسته‌بندی زیگموند فروید از سطوح ذهنی بسنده نکرد و ضمن بررسی اسطوره‌ها و آیین‌ها به این دسته‌بندی ضمیر ناخودآگاه جمعی را افزود. یونگ ضمیر ناخودآگاه جمعی را ژرف‌ترین لایه ناخودآگاه معرفی نمود که دارای تصاویر کهن‌الگویی است؛ به باور یونگ اسطوره‌ها در پیوندی تنگاتنگ با کهن‌الگوها در پی تبیین اندیشه‌های موجود در ناخودآگاه جمعی بشر هستند و با تأثیراتی که در ذهن انسان دارند، شفاف‌بخش روان و موجب گونه‌ای آرامش هستند که با گذار از ابهام اضطراب‌زای

1. Illo tempore

2. Chaos

3. Cosmos



اندیشه‌ها و تمایلات کهن‌الگویی به دست می‌آید؛ در واقع به باور یونگ ناخودآگاه جمعی «عمیق‌ترین لایه ناخودآگاه بود» (اسنون، ۱۳۸۹: ۵۳) و اسطوره‌ها «داستان‌های موجود در اندیشه‌های ناخودآگاه را بیان می‌کنند» (همان: ۵۴).

کهن‌الگو در اندیشه یونگ، محتویات مبهم ضمیر ناخودآگاه جمعی است که در تراوش‌های خیالی مرئی می‌شود؛ تجلی‌ای است ذهنی «دارای اصلی است اولیه و پیشینی. تجلیات ذهنی، خود موروثی نیستند، بلکه فقط قالب‌ها موروثی‌اند و در این وجه از هر حیث با غرایز مطابقت دارد» (یونگ، ۱۳۹۰: ۲۱).

بحث و بررسی

۱- پیوند میان اسطوره با تاب‌آوری شهرها

تاب‌آوری شهرها را نمی‌توان صرفاً با اتکای به مهندسی سازه‌ها، مدیریت بحران، قوای قهری یا بیمه تضمین کرد؛ موارد یاد شده بی‌تردید کارآمد هستند اما بسنده نیستند. شهرها، پناه انسان‌ها در برابر هراس‌ها و خطرانی همچون زلزله، سیل، طوفان و حمله دشمنان و ... بوده و هستند؛ بنابراین با امنیت روانی انسان پیوندی تنگاتنگ دارند و هر راه‌کاری برای تاب‌آوری آن‌ها تنها در صورتی کاراست که با تمایلات روانی او هم‌سو باشد و تعارضی اضطراب‌زا در روان او ایجاد نکند. از دیگر سو در هر شهری، به تعداد جمعیتش، شخصیت‌های متفاوت وجود دارد؛ شخصیت‌هایی که نیازها و دغدغه‌های خاص خود را دارند. تمدن، مدنیت و تاب‌آوری آن، نیازمند نیرویی است که بتواند این شخصیت‌های متمایز و گاه متضاد را بر سر آرمان و باوری مشترک، به اشتراک برساند و هم‌سو سازد. اگر امروزه قوانین می‌کوشند که با ایجاد محدودیت‌ها و راه‌کارها، چنین نیرویی را بر شهروندان تحمیل کنند، در تمدن‌های کهن این نیروی هم‌سو کننده شهروندان، اسطوره بود و از قضا اسطوره به سبب آن که ذهن و احساس شهروندان را درگیر خود می‌کرد، می‌توانست تأثیراتی ژرف در هم‌سوایی مردم برای حفاظت از تمدن و مدنیت خویش داشته باشد.

اسطوره‌ها با روایتی قدسی از پیدایش و بقای پدیده‌ها، به آن‌چه صرفاً مادی انگاشته می‌شود، معنایی قدسی می‌بخشند تا بشر بتواند با آن پیوند برقرار کند و نسبت خویش را با پدیده‌های مختلف دریابد؛ در مورد شهرها نیز اسطوره‌ها چنین کارکردی دارند و می‌توانند آن را از یک پدیده صرفاً مادی، به پدیده‌ای قدسی بدل کنند و ذهن و روان شهروندان را با آن پیوند دهند. تاب‌آوری شهرها پیوند مستقیم با شیوه تعبیر و تأویل ساکنان آن‌ها از این

پدیده‌ها دارد و نماد و روایت اسطوره‌ای می‌تواند بر این شیوه تعبیر و تأویل، تأثیر به‌سزایی بگذارد.

انسان مدرن حتا اگر از اساطیر بیزاری جوید و از آن‌ها روی‌گرداند، این امر مانع تداوم بهره‌مندی‌اش از اساطیر نخواهد شد و نمادهای اساطیری به گونه‌های مختلف، زندگی و اندیشه او را تحت تأثیر خود قرار خواهند داد. انسان، ناگزیر از تخیل است، تخیل ناگزیر از نمادپردازی و نمادپردازی ناگزیر پیوندی ژرف با اساطیر دارد (الیاده، ۱۳۹۱: ۲۰)؛ بنابراین هر جا بحرانی هست و هر کجا اضطراب فروپاشی وجود دارد، انسان ناگزیر از تخیل و شیوه‌ای از تفکر است که با روایت‌پردازی‌های اسطوره‌ای هم‌جنس است و در مورد تاب‌آوری شهرها نیز در کنار تمام راه‌کارهای موجود، تکیه بر ظرفیت‌های نمادها و روایت‌های اسطوره‌ای، می‌تواند رهگشا باشد.

طبق این ره‌یافت، روایت‌های اسطوره‌ای از دو چشم‌انداز می‌تواند در حفاظت، به‌سازی و بازسازی شهر و در یک کلام تاب‌آوری آن نقش داشته باشد:

ایجاد هم‌دلی و همراهی افزون‌تر میان بیشینه مردم به سبب ریشه‌دار بودن تصاویر کهن‌الگویی روایت‌های اسطوره‌ای در ضمیر ناخودآگاه جمعی؛
هم‌سانی و هم‌سوئی شهرسازی با روایت‌گری اساطیر.

در ادامه به توضیح این دو چشم‌انداز تأثیرگذار بر تاب‌آوری شهرها، با بهره‌گیری از دیدگاه‌های اسطوره‌شناختی می‌پردازیم.

۱-۱- افزایش تاب‌آوری شهرها با انگیزش هم‌دلی و همراهی متکی بر روایت‌های

اسطوره‌ای

آن‌چه برای به‌سازی و بازسازی یک شهر نقش بنیادین دارد، ایجاد هم‌دلی و همراهی افزون‌تر میان مردم است. نگرش‌های اسطوره‌ای که حاصل تلاش بشر برای گذار از چالش‌ها و حل مسائل حیاتی‌اش بوده‌است، در این زمینه هنوز هم می‌تواند ره‌گشا باشد. تصاویر کهن‌الگویی اسطوره‌ها، نمادها و روایت‌های برآمده از آن‌ها، از آن‌جا که ریشه در ضمیر ناخودآگاه جمعی بشر دارند، می‌توانند هم‌دلی و همراهی افزون‌تری در مورد چالش‌های اجتماعی ایجاد کنند؛ به همین روی در مورد مسأله‌ای چون تاب‌آوری شهرها که مسأله‌ای کاملاً اجتماعی است، بهره‌گیری از ظرفیت روایت‌ها و نمادهای اساطیری می‌تواند همراهی ناخودآگاه بیشینه مردم را برانگیزد.

اگر امروزه شاهد افول برخی تمدن‌های باستان هستیم، یکی از دلایل چندانگانه آن نادیده گرفتن روایت‌های اساطیری است. مردمانی که در ضمیر ناخودآگاه جمعی‌شان پیوندهای



ژرفی با اساطیر دارند، آن‌گاه که پیوند ملموسی با جلوه‌ها و نمادهای این اساطیر در زندگی روزمره و البته شهر خود نمی‌یابند، فاقد انگیزه و علایقی هستند که نیاکانشان را به حفاظت از تمدن و شهرشان وامی‌داشت.

قانون می‌تواند حد و حدودی برای جلوگیری از تخریب و نیز شرایطی مناسب برای بازسازی ایجاد کند، اما باید به این نکته توجه داشت که ناظران و مجریان قانون، همه‌جا حضور ندارند؛ این در حالی است که اساطیر، به سبب پشتوانه کهن‌الگویی و ریشه‌هایی که در ضمیر ناخودآگاه جمعی دارند، میل به حفاظت و بازسازی تمدن‌ها را درونی‌سازی می‌کردند و باور به یک نگرش اساطیری، شهروندان را به تلاش برای حفاظت از تمدنشان وامی‌داشت.

۱-۲- افزایش تاب‌آوری شهرها با تکیه بر شهرسازی هم‌سو و هم‌سان با

روایت‌گری اسطوره

هر ساخت و سازی با یک روایت همراه است. فردی که خانه‌ای می‌سازد و یا سرپناهی تدارک می‌بیند، پیش از آغاز به کار، در تخیل خود، بارها در آن خانه و سرپناه به سان یک روایت داستانی زیسته‌است و می‌کوشد تا آن‌جا که از نظر مادی در توان اوست، خانه را با طرح و مصالحی بسازد که با روایت خوشایند ذهنی او منطبق است؛ بنابراین اگر در روایت‌های اساطیری، روی داده‌های جهان با روایتی خیالی، آن‌گونه که موجب خرسندی روان انسان شود، تأویل و بازآفرینی می‌شود و پی‌رنگ داستانی اساطیر را ایجاد می‌کند، در ساخت‌وساز سکونت‌گاه‌ها و شهرها نیز در گام نخست با تکیه بر تخیل، واقعیت‌های جهان، ضمن یک روایت ذهنی، آن‌گونه که موجب خرسندی روان انسان باشد، سنجیده می‌شود و سپس به پی‌رنگ شهرها راه می‌یابد؛ به قول رُزاریو: «زمانی که ما می‌سازیم در حال تعریف کردن داستان‌هایی دربارهٔ جهان هستیم [...] اگر ساختمان‌ها داستان‌هایی در آستین دارند، از آن طرف داستان‌ها هم ساختمان‌ها را می‌سازند» (رُزاریو، ۱۳۹۸: ۳۶). بازسازی یک شهر، نیازمند یک روایت تخیلی ذهنی است که هرچه این روایت با ضمیر ناخودآگاه جمعی انسان‌ها هم‌سوتر باشد، تعارض و اضطراب کم‌تری در ساکنان شهر ایجاد می‌کند و تمایل افزون‌تری میان شهروندان برای بازسازی شهر، پس از فجایع ایجاد می‌کند. این روند در بازسازی شهرهایی که از فجایع مختلف سر برآورده‌اند نیز رخ می‌دهد:

نحوهٔ بازسازی رخ داده‌ها در ذهن ما، داستان‌هایی که دربارهٔ فاجعه می‌شنویم و بازگو می‌کنیم و شیوه‌ای که انهدام و ویرانی را می‌بینیم و تصور می‌کنیم، همگی تأثیری جدی بر نحوهٔ بازسازی شهرها، محله‌ها و ساختمان‌های

آسیب‌دیده دارند. بازسازی در این معنی همواره کنشی فرهنگی است. تا وقتی که نتوانیم چیزی را تصور کنیم نمی‌توانیم آن را بسازیم. ما جهان را با کلمات خلق می‌کنیم. طبقات را با داستان‌ها بنا می‌کنیم. اگر به آینده ایمان نداشته باشیم، با هر میزان جاه‌طلبی و اعتماد به نفس هم یقیناً قادر به ساختن نخواهیم بود (رُزاریو، ۱۳۹۸: ۳۷).

این تخیلِ روایی در تجدید بنای شهرهایی چون شیکاگو و سان‌فرانسیسکو، پس از بروز فجایع کارآمد بوده‌است (رُزاریو، ۱۳۹۸: ۳۷). شهر بی‌روایت، شهر مرده است و اگر نتواند به مرور در تخیلات ساکنانش جای‌گاهی به دست آورد، پس از بروز هر ورشکستی یا فاجعه، نابود می‌شود.

جنبهٔ دیگر شباهتِ روایت اسطوره‌ای با ساختن یا بازسازی شهرها آن است که روایت‌های اسطوره‌ای به یک معنا، سیر بی‌نظمی مطلق^۱ به نظم^۲ هستند؛ پدیده‌های جهان را که قابل درک نیستند و جای‌گاه منظمی در ذهن ندارند، ضمن یک روایت داستانی قابل درک می‌سازند و بدان نظم می‌بخشند. بی‌نظمی مطلق و غیرقابل پیش‌بینی بودن روی‌دادها، همواره موجب اضطراب بشر می‌شود و این روایت‌های اسطوره‌ای هستند که می‌کشند پدیده‌های طبیعی را با داستانی ویژه منظم و قابل پیش‌بینی جلوه دهند و اضطراب جهان را برای باورمندان‌شان کاهش دهند. شهرها نیز چنین کارکردی دارند؛ آن‌ها بی‌نظمی طبیعی موجود در جهان را به نظمی قابل درک مبدل می‌کنند و از اضطراب طبیعتِ غیرقابل پیش‌بینی و نامنظم می‌کاهند.

نظریه‌های روایت همگی در این نکته اتفاق نظر دارند که انسان‌ها حیواناتی داستان‌گو هستند که داستان تعریف می‌کنند تا به هرج و مرج و جریان بی‌وقفهٔ تجارب معنایی ببخشند، زندگی را هدفمند و قابل فهم سازند، بر گرفتاری‌ها فائق آیند و به ما بیاموزند که چطور جهان را لمس کنیم و در آن دست به کنش بزنیم. داستان‌ها همیشه در جهت دادن به ما در جهان مهم هستند اما هیچ زمانی به اندازهٔ مقاطع بحران و بلا تکلیفی این اهمیت به چشم نمی‌آید. بخشی از جذابیت روایت‌های فاجعه به توان آن‌ها در آرام کردن کسانی بر می‌گردد که ناآرام‌ترین وضعیت را در زندگی‌هایشان تجربه می‌کنند و هم‌چنین به قدرت آن‌ها در فراهم آوردن امکان فهم چیزهایی که کاملاً بی‌معنا به نظر می‌رسند (رُزاریو، ۱۳۹۸: ۴۴).

1. Chaos

2. Cosmos



این نظم بخشی و قابل پیش‌بینی کردن امور، همان چیزی است که به هنگام بروز فجایعی چون زلزله، سیل، طوفان، حملات ویرانگر و ... برای شهروندان نیاز است. پس از هر فاجعه ویرانگر، پیش از بازسازی، مردم یک شهر نیازمند یک نظم دهنده هستند و روایت‌ها این کار را انجام می‌دهند.

روایت‌های اسطوره‌ای فراوانی وجود دارد که دربارهٔ ایجاد نظم پس از ویرانی شهرها هستند. به ویژه روایت‌های اسطوره‌ای که پیش‌بینی‌هایی آخرازمانی ارائه می‌دهند و اساس آن‌ها بر همین مضمون است. این روایت‌ها ذهن مردم را برای بروز فاجعه و بی‌نظمی آماده می‌کنند و نویدبخش نظمی برتر هستند؛ برای نمونه در *یادگار جاماسپ* سخن از ویرانی‌هایی است که ایران را فرا می‌گیرد و تا بدان‌جا پیش می‌رود که «بوم‌گزندک (زمین‌لرزه) بسیار بیاشد و بسی ویرانی بکند و باران بی‌هنگام بارد» (یادگار جاماسپ، ۱۳۴۴: ۱۱۷) و دشمنان ایران‌شهر را ویران می‌کنند و «آتشان ایران‌شهر به انجام و افسردگی رسند» (همان: ۱۱۸). از پس این ویرانی و بی‌نظمی مطلق است که سپندارمذ (فرشتهٔ موکل زمین) «به اورمزد بانگ می‌کند که من این بد و انائیه (زیان) را نتابم» (همان: ۱۱۹) و پس از مدتی منجی زرتشتی، هوشیدر به داد مردم ایران‌شهر می‌رسد و نظم و آبادانی پدید می‌آید و «رامش و شادی و خرمی بیاشد» (همان: ۱۲۰). روایت‌های این‌چنینی باورمندان را به عبور از بی‌نظمی پدیدآمده در پی ویرانی و پدید آمدن نظمی برتر و آبادانی امیدوار می‌سازند و به آنان یقینی می‌بخشند که با تکیه بر آن یقین، بتوانند شهرهای ویران را دوباره بسازند. این همان کاری است که بسیاری از فیلم‌های هالیوودی امروزه انجام می‌دهند و ما بارها شاهد ویران شدن شهرهای آمریکا در این فیلم‌ها بوده‌ایم. مردم آمریکا با تکیه بر این روایت‌های سینمایی شبه‌اسطوره‌ای، بارها با ویرانی رویارو شده‌اند و وقتی شبیه این ویرانی یا فاجعه را در واقعیت دیده‌اند، خود را نه در یک بی‌نظمی بی‌معنا و غیرقابل پیش‌بینی که در یک بی‌نظمی پیش‌بینی‌شده یافته‌اند که در روایت‌های سینمایی آخرش نیز به آن‌ها گزارش داده شده‌است: ساخته‌شدن دوبارهٔ شهر، بهتر از قبل. این همان ره‌یافتی است که در متون اساطیری نیز وجود دارد. به قول مکس پیچ در مقاله‌ای با نام «فرجام شهر» دو عبارت در طی حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به برج‌های دوقلوی آمریکا بارها تکرار می‌شد: «غیرقابل تصور بود» و «دقیقاً مثل فیلم بود!» دو عبارت متضاد! «اگر جملهٔ اوّل شرحی دقیق از تجربهٔ هر روزهٔ مردم بود، جملهٔ دوم هم گزاره‌ای دقیق از آن چیزی بود که به‌وقت روشن کردن تلویزیون یا رفتن به سینما می‌دیدند. آمریکایی‌ها در طول دو قرن گذشته همواره ویرانی نیویورک را تصوّر کرده‌اند. نویسندگان و تصویرسازان آمریکایی نابودی

نیویورک را به شیوه‌های حیرت‌انگیزی تجسم بخشیده‌اند» (پیچ، ۱۳۹۸: ۶۸). در حقیقت برای کشوری مثل آمریکا این روایت‌های شبه‌اساطیری از ویرانی و بی‌نظمی شهرهای بزرگ، همان کارکردی را داشت که روایت ویرانی‌ها در پیش‌گویی‌های اساطیری؛ مکس پیچ در همان مقاله نام برخی از این دست فیلم‌های آمریکایی را ذکر می‌کند: دژ آپاچی، برانکس (۱۹۸۱)، فرار از نیویورک (۱۹۸۱)، سیاره میمون‌ها (۱۹۶۸)، گودزیلا (۱۹۹۸) و چندین فیلم دیگر که تصاویر نمادین و روایت‌های شبه‌اسطوره‌ای این فیلم‌ها، تخیل مردم آمریکا را برای رویارویی با فاجعه در شهر، آماده کرده‌است و این می‌تواند بخشی از یک سیاست کلی برای افزایش تاب‌آوری شهرها باشد.

با وجود آن که علم و فناوری توانسته‌است ابزارهای مفیدی برای بالابردن امنیت شهرها بیافریند، ابزارهای قدرت‌مندی نیز برای نابودی شهرها آفریده‌است: بمب‌ها، موشک‌ها و تجهیزات نظامی هسته‌ای که می‌تواند شهرها را در بازه زمانی اندکی ویران کند؛ بنابراین انسان در قرن حاضر، هنوز در برابر فجایع بی‌پناه است و برای گذار از این تشویش و اضطراب مداوم، به روایتی از جنس همان روایت‌های اسطوره‌ای نیازمند است؛ در حقیقت این گونه از روایت‌ها هنوز این قابلیت را دارند که تسلی‌بخش انسان باشند:

هنوز روایت‌ها آن قدر جذابیت دارند که توهم تسلی‌بخش نظم را به ارمغان بیاورند. این وجه از روایت به ما کمک می‌کند بفهمیم چرا بسیاری از مردم برای بیان و بازنمایی احساس‌شان درباره فجایع دست به دامان داستان‌ها می‌شوند: معنا بخشیدن به چیزی بی‌معنا. خلاصه کلام، داستان‌ها می‌توانند فجایع را اهلی کنند [...] نگاهی گذرا به تاریخ آمریکا نشان می‌دهد که روایت دیرگاهی است همچون یک معجزه عمل می‌کند و از دل مصائب، برکت و خیر بیرون می‌کشد (رزاریو، ۱۳۹۸: ۴۵-۴۴).

افزون بر این، روایت‌های نمادین اساطیری می‌توانند معنابخش شهرها و پدیده‌های جغرافیایی گردند که این موضوع نیز در افزایش تاب‌آوری شهرها مؤثر است. در ادامه به این موضوع می‌پردازیم.

۱-۲-۱- معنابخشی روایت‌های نمادین اساطیری به شهرها و پدیده‌های

جغرافیایی

یکی از عناصر اصلی داستان، صحنه‌پردازی است. داستان‌ها در یک مکان ویژه رخ می‌دهند و به عبارتی در یک شهر، روستا یا جغرافیای ویژه روایت می‌شوند. روایت اگر روایتی قوی باشد و بتواند بر مخاطب خود تأثیر بگذارد، افزون بر پیام‌های نهانی و آشکارش یک کار دیگر انجام می‌دهد که کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است؛ هر روایت تأثیرگذار به



شهر، روستا و جغرافیایی که ظرف آن روایت است، ارزش می‌بخشد و آن را میان مخاطبانش دارای ارزشی فرامادی می‌سازد. طبیعی است که تمایل مردمی که با چنین روایتی زیسته‌اند به حفظ این مکان‌ها، بیش از دیگران است.

انسان در دو مورد به نگاه‌داری و بازسازی یک پدیدهٔ مادی گرایش دارد: (۱) ارزش اقتصادی آن؛ (۲) پیوند روانی با آن. در حالت نخست، فرد یا مالک آن پدیدهٔ مادی است و یا بهبود شرایط اقتصادی خود را در پیوند با بقای آن پدیدهٔ مادی می‌بیند؛ در این حالت، هرگاه احساس کند، آن پدیده بهره‌وری اقتصادی خود را از دست داده‌است، هیچ تمایلی به نگاه‌داری یا بازسازی‌اش نخواهد داشت. در حالت دوم اما چیزی در درون انسان، او را خواهان پایداری و مانایی آن پدیده می‌کند؛ آن چیز در درون او چیست؟ بر بنیاد دیدگاه یونگ، آن چیز، ضمیر ناخودآگاه جمعی است؛ جای‌گاهی در ژرف‌ترین بخش روان انسان، گنجینه‌ای از کهن‌الگوهای تأثیرگذار؛ کهن‌الگوهایی که طبق دیدگاه ژیلبر دوران در نمادها بازتاب می‌یابند؛ نمادهایی که روایت‌گری از آن‌ها، اسطوره می‌سازد؛ همان اسطوره‌هایی که برای چندین هزاره، به زندگی بشر معنا می‌بخشیدند. این کهن‌الگوها در ضمیر ناخودآگاه جمعی تمام ما موجود است؛ تلنگری از جنس یک روایت اسطوره‌ای با بهره‌گیری از نمادهایی اساطیری می‌تواند این کهن‌الگوی نهفته در ضمیر ناخودآگاه جمعی را بیدار کند و به انسان برای کاری حتا دشوار، انگیزه ببخشد و نگاه‌داری و بازسازی پدیده‌های در پیوند با آن اسطوره را معنادار سازد. این انگیزه بخشیدن‌ها و معنادار ساختن‌هاست که انسان را دوست‌دار یک کشور، یک شهر و زیست‌بوم می‌سازد و او را وامی‌دارد که برای نگاه‌بانی و بازسازی این پدیده‌های مادی از دارایی و حتا جان خود مایه بگذارد؛ بنابراین پایایی یک شهر و زیست‌بوم، بیش از بهره‌وری اقتصادی‌اش، می‌تواند متکی به اسطوره‌های در پیوند با آن شهر است؛ با این روی‌کرد می‌توان گفت که یکی از راه‌های افزایش تاب‌آوری شهرها و روستاها و ترغیب مردم به حمایت از زیست‌بوم، ترغیب مردم به آشنایی با داستان‌ها و اساطیر در پیوند با شهر و منطقهٔ مسکونی آن‌هاست. مردمی که با این روایت‌ها زیسته باشند، برای بازسازی و نگاه‌داری از شهر خود، از جان خویش مایه می‌گذارند.

پیرامون هر نماد اساطیری یک یا چند روایت اساطیری پدید می‌آید. وقتی یک کوه تقدس نمادین دارد، مردم به تدریج روایت‌هایی از آن نماد می‌آفرینند و قصه‌هایی که پیرامون آن کوه یا پدیده جغرافیایی ایجاد می‌شود، آن را زنده می‌سازد و سبب می‌شود که به خاطرات مردم راه یابد. مردم کم‌تر تمایل به آلودن یا تخریب پدیده‌ای دارند که در خاطراتشان راه‌یافته است.

شهر روایت‌مند، شهری است که افزون بر مصالح مادی، خاک و سنگ و آب، ارزشی ذهنی در میان مردم دارد و آن ارزش ذهنی برآمده از روایت‌هایی است که برای قرن‌ها به حیات نیاکان و خودشان معنا بخشیده و منبع الهام بوده. معانی ویژه‌ای که به زندگی آنان راه‌یافته و در لحظات دشوار، از پوچ‌اندیشی جلوگیری کرده‌است.

۲- پیش‌نیاز تاب‌آوری با تکیه بر اساطیر:

عبور از بی‌نظمی مطلق و بازآفرینی نظم در سایهٔ قدسی بودن فضا

طبق دیدگاه الیاده، روایت‌های اساطیری از یک نظم کلی پیروی می‌کنند و در آن‌ها نوزایی و آفرینش هر چیزی سیری از بی‌نظمی مطلق به سوی نظم دارد؛ این سیر از بی‌نظمی به نظم، سیری است که روایت اسطوره‌ای القا می‌کند و ایمان به این سیر، پس از هر بحران و فاجعه در شهرها، می‌توانست به یاری شهروندان بیاید و آنان را به نظم دوباره شهر مؤمن سازد. تنها مسأله‌ای که وجود داشت، ایجاد فضا و زمانی قدسی بود که بتواند شهروندان را به زمان غیرهمگن قدسی وارد کند و نوزایی و بازآفرینی شهر را باورپذیر سازد. به باور الیاده مفهوم فضای قدسی با گونه‌ای تصور تکرار وصلت مینوی آغازین هم‌راه است و فضای مورد نظر را از فضای بیرونی‌اش ممتاز می‌سازد؛ نگرشی اسطوره‌ای که فضای قدسی را در زمانی قدسی معلق می‌سازد و امکان بازگشت و تکرار آفرینش آغازین و پدیدآمدن نظم پس از هر بی‌نظمی را فراهم می‌کند؛ این شیوه نگاه به فضای قدسی، اساس امیدهایی است که انسان باورمند به اسطوره، به یاری آن رهایی خود از بحران را تضمین شده می‌بیند و شهر و زیست‌گاهش را به مثابه فضایی قدسی، به سرچشمه قدرت و قداستی متصل می‌بیند که می‌تواند تا ابد از هر بی‌نظمی مصون بماند (الیاده، ۱۳۹۴: ۳۴۶-۳۴۵) و اگر به هر دلیلی بحران، نظم را مختل کرد، راه برای بازگشت به نظم اولیه و بازآفرینی شهر، گشوده است.

این ممتاز کردن فضای قدسی از فضای غیر قدسی در شهرها و تمدن‌های کهن با سه روش اجرایی می‌شد:

ساخت حصارهایی نمادین که فضای مقدس درونی را از بیرون ممتاز می‌کند؛

مناسک و آیین‌هایی که موجب ممتاز شدن فضای مقدس درونی سکونت‌گاه می‌شود؛

ممتاز کردن فضای قدسی شهر به‌واسطهٔ تطبیق جای‌گاه‌های آرمانی - اساطیری با

پدیده‌های جغرافیایی مرتبط با شهر.

این سه شیوه به گونه‌های مختلف در سکونت‌گاه‌های کهن تجلی یافته و البته در برخی

شهرها می‌توان بهره‌گیری از هر سه روی‌کرد بالا را ردیابی کرد. به ویژه دو روی‌کرد



نخست، هم‌پوشانی بالایی با یک‌دیگر دارند. این سه ره‌یافت را در ادامه به ترتیب توضیح می‌دهیم.

۱-۲- ممتاز کردن فضای قدسی شهر با ساخت حصار نمادین

در مورد روی کرد نخست، یعنی حصار و دیواری که شهر را از بیرون آن ممتاز می‌کند، الیاده بر این باور است که:

این حصار و بارو پیش از آن که بنایی نظامی باشد، حفاظی جادویی است؛ زیرا در میان فضایی مغشوش، مسکن دیوان و اشباح (کسانی که به مرگی فجیع مرده‌اند و یا جنایت‌کارانی که در زمین پرسه می‌زنند و به زندگان آزار می‌رسانند، محوطهٔ محصور، فضای سازمان‌یافته‌ای، بسامان چون کیهان^۱ یعنی دارای مرکز را جدا کرده و مجزاً ساخته‌اند (الیاده، ۱۳۹۴: ۳۴۸).

نمود این حلقهٔ جادویی ممتازکنندهٔ فضای قدسی شهر را در ساخت ارگ‌های کهن و گرد ساختن شهرهای کهنی چون دارابگرد می‌توان مشاهده کرد؛ در برخی شهرهای کهن همچون دارابگرد، این دایره‌های دور شهر آن‌چنان دقیق ترسیم‌شده‌اند که نمی‌توان ساخت خندق یا دیوار دور آن را صرفاً وسیله‌ای برای جلوگیری از تجاوز دشمنان پنداشت؛ چرا که اگر قرار بر دفع دشمن بود، نیاز به چنین نظامی در ترسیم دایره نبود؛ گویا سازندگان این شهرها اهدافی در ذهن داشتند و قصدشان ایجاد تمایزی منظم میان جهان درون و بیرون شهر بود. تمایزی که همان مرز فضای قدسی و غیر قدسی شهر و فضای منظم درون از فضای نامنظم بیرون بود.

۲-۲- ممتاز کردن فضای قدسی شهر به یاری مناسک و آیین‌های اسطوره‌ای

در مورد روی کرد یادشدهٔ دوم، یعنی مناسک و آیین‌هایی که موجب ممتاز شدن فضای مقدس درونی سکونت‌گاه می‌شود، نیز رویه‌ای مشابه رویهٔ روی کرد نخست وجود دارد و بر اساس آن به یاری آیین‌هایی ویژه حصار نمادین، برون و درون شهر را جدا می‌کند؛ طبق پژوهش‌های میرچا الیاده بر برخی تمدن‌های کهن که طبق آیین‌های اساطیری عمل می‌کردند، چنین مناسکی به گونه‌ای نمادین و آیینی اجرا می‌شد:

در دوره‌های بحرانی (شهربندان، شیوع بیماری) همهٔ ساکنان شهر گرد می‌آیند و به هیأت دسته‌ای مذهبی دور دیوار شهر حلقه می‌زنند تا بدین وسیله کیفیت حصار را به عنوان حد و مرز و ارگ و بارویی جادویی - مذهبی استحکام بخشند. این حلقه زدن پیرامون حصار شهر به صورت هیأت و دسته‌ای مذهبی، با همهٔ ملزومات و متعلقاتش از قبیل حمل اشیاء مقدس، شمع و غیره، گاه شکلی جادویی - رمزی به خود می‌گیرد [...]

^۱. cosmisé

مثلاً در شمال هند به هنگام شیوع بیماری دور روستا حلقه‌ای ترسیم می‌کنند تا دیوان بیماری و ناخوشی را از نفوذ به درون محوطه باز دارد. نخستین هدف از ترسیم حلقه جادو که در بسیاری از آیین‌های مذهبی، سخت مورد توجه است، ایجاد خط و مرزی میان دو فضای ناهم‌گون است (الیاده ۱۳۹۴: ۳۴۹-۳۴۸).

منظور الیاده از دو فضای ناهم‌گون، همان فضای قدسی و غیر قدسی است؛ برخی مناسک برجای‌مانده در ایران نیز، این نگرش اسطوره‌ای را به یاد ما می‌آورد؛ برای نمونه در مزینان، به هنگام اجرای مراسم نخل‌گردانی، برای حفاظت از بلایا، نخل را طبق آیینی ویژه با وسواس دور تا دور روستا می‌گردانند و بدین ترتیب فضایی قدسی و ممتاز درون روستا ایجاد می‌کنند و بر این باور هستند که با این کار، روستا متبرک می‌گردد و از بلایای مختلف مصون می‌ماند. لازم به ذکر است که آیین نخل‌گردانی در مزینان و سایر مناطق ایران پیوندی آشکار با آیین‌های اسطوره‌ای ایران و به ویژه آیین سوگ سیاوش دارد؛ این دو آیین چه از نظر فرم و شیوه اجرا و چه از نظر مفهوم و تأثیراتی که بر مخاطبان خود می‌گذارند، شباهت دارند (رهبرنیا و زارع‌زاده، ۱۳۸۸: ۵) و به واسطه قدمت افزون‌تر آیین سوگ سیاوش، می‌توان از تأثیرگذاری سیاوشان بر نخل‌گردانی سخن گفت.

این تلاش متکی بر باورهای اساطیری برای قدسی‌سازی فضای داخل شهر و به یک معنا متبرک ساختن آن، به همین رویه و رسومات محدود نمی‌شود. در برخی شهرها دو روی کرد یاد شده اول و دوم برای ممتاز ساختن فضای داخل شهر از بیرون، به گونه‌ای هماهنگ به کار می‌رفت؛ یعنی هم حصار نمادین شهر را از بیرون ممتاز می‌ساخت و هم به یاری مناسکی اسطوره‌ای ساختار شهر تعریف و شکل می‌گرفت.

همان‌گونه که ساخت و معماری سکونت‌گاه‌های امروزی جلوه‌گاه اندیشه و جهان‌بینی معماران آن است، در مورد شهرها و سکونت‌گاه‌های کهن نیز همین گونه است؛ طبق تحقیقات میرچا الیاده، در نگاه باورمندان به اسطوره‌ها هر سکونت‌گاه تازه‌ای که ساخته می‌شود، به مثابه بازآفرینی جهان است. تاب‌آوری سکونت‌گاه‌های تازه‌ساخته شده از طریق آیین‌های ویژه تضمین می‌شد؛ بنا بر تصور آیینی سازندگان شهر، ساختمان سکونت‌گاه مرکز عالم بود. همان‌گونه که آفرینش جهان از یک نقطه مرکزی آغاز شده، بنای هر شهر و سکونت‌گاه جدید باید پیرامون یک مرکز گسترش یابد (الیاده، ۱۳۹۴: ۳۵۰)؛ به همین روی شهرها را دایره‌وار می‌ساختند تا مرکز آن به بهترین شکل مشخص شود و می‌کوشیدند این سکونت‌گاه دایره‌وار را با مرکز آفرینش جهان مرتبط سازند. در بسیاری از شهرهای کهن که باورهای اساطیری در آن جریان داشت، مرکز این دایره، مقدس‌ترین جای‌گاه شهر بود.



نمود کامل این شهرسازی دایره‌وار با مرکزیت مقدّس‌ترین مکان را می‌توان در ساخت شهر دوراونتاش مشاهده کرد که برخی پژوهش‌گران ساخت آن را به ۱۲۵۰ ق.م نسبت می‌دهند. این شهر با حصار دایره شکل، گردِ معبدی بلند و مرتفع در مرکزش پدید آمده است؛ حصارهای این شهر به گواه برخی پژوهش‌ها کارکرد دفاعی نداشته‌اند و معبد میانی این شهر، زیگورات چغازنبیل، به سان کوهستانی مرتفع، جای‌گاه خداوند و پرستش‌گاه ابدی خداوندان قوم شناخته می‌شد. خود واژه زیگورات به معنی بلند و برافراشته بود (شمشادی و دستجردی، ۱۳۹۶: ۱۰۵) و چغازنبیل با ساختار مربع شکل و حصار دایره‌ای‌اش برای پرستش اینشوشیناک، خدای مقتدر عیلام بنا نهاده شده بود و ارتفاع و شکل سازه این زیگورات گواه آن است که برآمده از همان نظام ذهنی اسطوره‌ای است که بنای معبد را به مثابه کوهی مقدّس، واسطه صعود به آسمان و پلکانی برای ارتباط با خدایان می‌داند (همان: ۱۰۳). این که مرکز جهان کوهستانی مقدّس است که در آن آسمان و زمین به هم می‌پیوندند، در باورهای اساطیری تمدن‌های مختلف نمود دارد؛ به همین روی است که الیاده در این باره بیان می‌کند:

۱. در مرکز جهان کوهستان مقدّس واقع است و در آن جاست که آسمان و زمین به

هم می‌پیوندند؛

۲. هر معبد یا هر کاخ و با اتّساع معنی هر شهر مقدّس و هر اقامت‌گاه شاهانه با

کوهستان مقدّس همانند شده و بدین گونه به مقام مرکز ارتقا یافته‌اند؛

۳. چون معبد یا شهر مقدّس مکان‌هایی هستند که محور جهان از آن جا می‌گذرد،

پس به نوبه خود نقطه اتصال آسمان و زمین و جهان زیرین (دوزخ) تلقی می‌شوند (الیاده، ۱۳۹۴: ۳۵۲-۳۵۱).

نمود این نگرش را در ساخت همان شهر دوراونتاش که ذکرش رفت می‌توان به روشنی دریافت.

۲-۳- ممتاز کردن فضای قدسی شهر به واسطه تطبیق جای‌گاه‌های رمانی -

اساطیری با پدیده‌های جغرافیایی مرتبط با شهر

از جمله باورهای اساطیری که فضای درون شهر را از بیرون آن متمایز می‌کند، باوری اسطوره‌ای است که به باورمندان القا می‌کند، شهر در نقطه آغاز جهان واقع شده‌است. در این باور، تمرکز بر ساختار شهر برای قدسی‌سازی فضا نیست بل که باورمندان یک اسطوره، جای‌گاه‌های نمادین اسطوره‌ای را با پدیده‌های جغرافیایی درون و اطراف شهر و زیست‌بوم خود تطبیق می‌دهند و بدین شکل فضایی قدسی بر زیست‌گاه خود حاکم می‌کنند. ابهامی

که در مصداق‌های نمادهای موجود در روایت‌های اساطیری وجود دارد، این امکان را به باورمندان اندیشه‌های اساطیری می‌داد که زیست‌بوم و شهر خود را احاطه شده در میانه پدیده‌های اساطیری مقدّس بیندارند. در حقیقت این ابهام در نمادهای اساطیری، یک ظرفیت نهفته برای تقدّس‌بخشی به شهرها و زیست‌بوم باورمندان به اسطوره ایجاد می‌کرد. آنان نزدیک‌ترین کوه نزدیک به شهر را کوه آرمانی، نزدیک‌ترین رود را رود اساطیری و شهر را همان شهر موعود فرض می‌کردند و با این گمانه از پس هر بحران طبیعی یا انسانی با نگاهی امیدوارانه بر می‌آمدند و بدین‌سان تاب‌آوری شهرها با اعتقاد و باوری اساطیری تضمین می‌شد و هر گام برای به‌سازی و بازسازی شهر، ارج و اجری آیینی و اسطوره‌ای داشت.

۱-۳-۲- ابهام در مصداق جای‌گاه‌های نمادین اساطیری، ظرفیتی برای

تاب‌آوری شهرها

آن‌گاه که از ابهام در جای‌گاه‌های نمادین اساطیری سخن می‌گوییم، منظور ما جای‌گاه‌هایی است که در متون اساطیری ذکر شده است و می‌تواند نمود تقدّس باشد، اما پژوهش‌گران در یافتن مصداق واقعی آن‌ها در جغرافیای جهان، هنوز به نتیجه‌ای قطعی دست نیافته‌اند؛ این در حالی است که باورمندان به آن متون اساطیری، هر کدام جای‌گاهی ویژه را که اتفاقاً نزدیک سکونت‌گاه آن‌هاست، به عنوان مصداق قطعی این جای‌گاه‌های نمادین اسطوره‌ای می‌دانند. یکی از مشهورترین این جای‌گاه‌های نمادین در میان ما ایرانیان، کوه هراثیتی است؛ این کوه نمادین اسطوره‌ای که در پهلوی هربرز و در فارسی البرز خوانده می‌شود، نخستین کوهی است که از زمین سر برآورده و در جای‌جای /وستا به سان کوهی مقدّس ستوده شده است: «سر کوه البرز را می‌ستاییم» (یسنّا، هات ۴۲، فقرة ۳). این نخستین بودن و تقدّس، از این جای‌گاه نمادین، فضایی قدسی ساخته و هر پدیده در پیوند با آن را متبرک می‌سازد. گرچه ما امروزه، رشته کوه میان استان تهران و مازندران و گیلان را البرز می‌نامیم، برخی پژوهش‌گران بر این باورند که این کوه در متون کهن و حتا ادب کلاسیک فارسی، به ویژه شاهنامه با رشته کوه میان تهران و مازندران، قابل تطبیق نیست. طبق پژوهش‌های حسین کریمان بر روی شاهنامه و متون مشابه، از کوه واقع در میان طبرستان و ری و تهران در شاهنامه به البرز یاد نشده و «البرز در شاهنامه بر کوه‌هایی در هند و بلخ و فارس و قفقاز اطلاق یافته و نیز کوه البرز همان کوه قاف است و مرکز اصلی آن قفقاز است» (کریمان، ۱۳۷۵: ۹۹). این میزان تفاوت در مصداق‌ها حاصل یک ابهام سودمند در متن اساطیری است؛ در حقیقت این کوه به گونه‌ای در متون اساطیری -



دینی زرتشتی تعریف شده است که «نه تنها با هیچ‌یک از کوه‌های روی زمین قابل انطباق نیست بل که تصور آن هم در کرهٔ ارض امکان‌پذیر نمی‌نماید» (همان: ۱۰۰). با این وجود انسان باورمند به آن روایت اسطوره‌ای، همواره کوشیده است مصداقی عینی در جغرافیای پیرامون خود برای این کوه نمادین بیابد و حاصل آن همین نام‌گذاری‌هاست که امروزه در جغرافیای اطراف شهرها و تمدن‌های در پیوند با اوستا مشاهده می‌کنیم؛ از البرز در شمال تهران گرفته تا کوه البروس در باختر رشته کوه قفقاز و شمال فلات ایران، نیز البرزکوه در جهرم. مردم در سرزمین‌های مختلف کوشیده‌اند این جای‌گاه نمادین مقدس را به حدود جغرافیایی خود نسبت دهند و از حضور این مکان اسطوره‌ای - آرمانی به سود تاب‌آوری سکونت‌گاه‌های خود بهره برند.

توصیفات جای‌گاه‌های آرمانی اساطیر، آن‌چنان نمادین است که امکان برداشت‌ها و تأویل‌های چندگانه از آن وجود دارد و به اصطلاح هرمنوتیکی، به مثابهٔ متنی باز به شمار می‌آید. تأویل‌پذیری این نمادها سبب شده است که باورمندان و مخاطبان آن‌ها، در هر محدودهٔ جغرافیایی بتوانند با تکیه بر باورهایشان، محدودهٔ جغرافیایی خود را بخشی از محدودهٔ جغرافیایی در پیوند با آن فضای قدسی تأویل کنند و این تأویل‌ها فرصت و بستر مناسبی برای انگیزش درونی شهروندان به به‌سازی و بازسازی شهرها و ولایت تاب‌آوری سکونت‌گاه‌هاست.

نتیجه‌گیری

روایت‌های اسطوره‌ای که برآیند رویارویی تمدن‌های کهن با مسائل مختلف زندگی بوده‌اند، هنوز می‌توانند الهام‌بخش بشر برای گذار از چالش‌های مختلف باشند. از این ره‌گذار، درک شیوه‌های بشر باورمند به اسطوره، برای افزایش تاب‌آوری سکونت‌گاه‌ها و الهام گرفتن از اساطیر برای افزایش تاب‌آوری شهرها هدف پژوهش پیش‌رو بوده است. طبق یافته‌های این پژوهش اسطوره‌ها با دو کارکرد، در تاب‌آوری شهرها مؤثر واقع می‌گردند:

۱. افزایش تاب‌آوری شهرها با انگیزش هم‌دلی و هم‌راهی متکی بر روایت‌های اسطوره‌ای که خود ریشه در کهن‌الگوهای ضمیر ناخودآگاه جمعی دارند؛
۲. افزایش تاب‌آوری شهرها با تکیه بر شهرسازی هم‌سو و هم‌سان با روایت‌گری اسطوره.

بر این اساس روایت‌های اساطیری فضایی پدید می‌آورند که قدسی است و در آن زمان همگن نیست و امکان بازگشت جاودانه و تصور بازآفرینی و احیای شهرها در آن، بسیار در دسترس است؛ موضوعی که از سویی به شهرها هویت می‌بخشد و از دیگر سو به

شهروندان امید به تداوم حیات شهر و در صورت ویرانی، امید به بازسازی و احیای شهر. به همین روی ساکنان شهرهای کهن با الگو گرفتن از اساطیرشان و به هدف قدسی ساختن فضای شهر، به سه شکل، فضای سکونت‌گاه‌های خود را از بیرون متمایز می‌کردند:

۱. ساخت حصارهایی نمادین که فضای مقدس درونی را از بیرون ممتاز می‌کند؛
 ۲. مناسک و آیین‌هایی که موجب ممتاز شدن فضای مقدس درونی سکونت‌گاه می‌شد؛

۳. ممتاز کردن فضای قدسی شهر به واسطه تطبیق جای‌گاه‌های آرمانی - اساطیری با پدیده‌های جغرافیایی مرتبط با شهر.

این سه ره‌یافت به گونه‌های مختلف در برخی سکونت‌گاه‌های کهن مشهود است و البته در بسیاری موارد می‌توان هم‌پوشانی‌هایی میان آن‌ها مشاهده کرد.

در حقیقت برای حفاظت از شهرها و زیست‌گاه‌های انسانی و نجات آن‌ها پس از بحران، نمی‌توان تنها به سازوکارهای اقتصادی اتکا کرد؛ باید به فکر راه‌کارهایی برای ایجاد پیوند روانی میان ساکنان یک شهر با آن شهر بود. برای دست یافتن به همین هدف، بشر در طی هزاره‌ها، مدنیت و شهرنشینی را بر باورهای خویش، به ویژه باورهای اساطیری، متکی ساخته است؛ به همین روی در برخی شهرهای کهن شاهد آن هستیم که پدیده‌های در پیوند با آن‌ها نام‌هایی برگرفته از نمادهای اساطیری دارند.

الف) بشر باورمند به اساطیر، با این گمانه که سکونت‌گاهش، جزئی از منطقه مقدس اساطیری است، نام پدیده‌های جغرافیایی پیرامونش را متناسب با نام‌های نمادین روایت‌های اسطوره‌ای برگزیده است.

ب) گزینش این نام‌ها موجب ایجاد یک امید برآمده از باور در روان انسان می‌شده است؛ در حقیقت ویرانی همواره در کمین شهرها بوده و بدون امیدی قدرت‌مند، بشر انگیزه‌ای برای بازسازی شهرهای ویران نداشته است. امیدی که برآمده از باور به نجات نهایی در منطقه‌ای آرمانی بوده است.

پ) تقدس پدیده‌های در پیوند با شهر، ساکنان را دوستدار آن می‌ساخته و روایت‌های برآمده از نمادهایی که نامشان بر پدیده‌های طبیعی آن شهر است، یک پیوند ژرف میان ساکنان و جای‌جای آن سکونت‌گاه ایجاد می‌کرده؛ پیوندی که به واسطه آن شهر را به مثابه بخشی از هویت مردم می‌ساخته است.

ت) مردمی که شهر را بخشی از هویت خویش می‌انگارند، بی‌تردید گرایش افزون‌تری به حفاظت از آن و نگاه‌بانی از زیست‌بوم آن دارند.



ث) این مدنیت متکی بر اساطیر، ثمره تجربه چند هزارساله گذشتگان برای حفظ حیات شهرها بوده است. امروزه نیز برای ترغیب مردم به حفاظت از شهر و در صورت آسیب‌دیدن آن، انگیزه و امیدبخشی ساکنان به بازسازی شهر، می‌توان از ظرفیت‌های روایی و نمادین اساطیر بهره برد؛ برای بهره‌وری هرچه بهتر از این ظرفیت، می‌توان ساکنان هر منطقه را با اساطیر و روایت‌های اساطیری در پیوند با شهر و نیز داستان‌ها و آثار ادبی مرتبط با آن شهر آشنا کرد. آثار حماسی فارسی و به ویژه شاهنامه ظرفیت گسترده‌ای در راستای به‌کارگیری با این هدف دارند. مردمی که شهر و بستر جغرافیایی آن را با روایتی ادبی به ذهن خویش راه می‌دهند، با آن شهر و زیست‌بوم، احساس پیوند و یگانگی می‌کنند و نه تنها از آسیب به آن خودداری می‌کنند که در صورت بروز فجایع، با انگیزه‌ای دوچندان برای بازسازی آن هم‌کاری می‌کنند؛ حتی اگر بازسازی آن شهر، بهره اقتصادی چندانی برای آن‌ها نداشته باشد.



فهرست منابع

- اسنودن، روت. (۱۳۸۹). *خودآموز یونگ (آموزش مبانی روان‌شناسی تحلیلی و آشنایی با نظریه‌های او)*، ترجمه نورالدین رحمانیان، چ ۳، تهران: آشیان.
- الیاده، میرچا. (۱۳۹۱). *تصاویر و نمادها*، ترجمه محمدکاظم مهاجری، چ ۱، تهران: کتاب پارسه.
- الیاده، میرچا. (۱۳۹۴ الف). *رساله در تاریخ ادیان*، ترجمه جلال ستاری، چ ۵، تهران: سروش.
- الیاده، میرچا. (۱۳۹۴ ب). *نمادپردازی، امر قدسی و هنر*، ترجمه محمدکاظم مهاجری، چ ۱، تهران: کتاب پارسه.
- الیاده، میرچا. (۱۳۹۲). *چشم‌اندازهای اسطوره*، ترجمه جلال ستاری، چ ۳، تهران: توس.
- الیاده، میرچا. (۱۳۹۵). *آیین‌ها و نمادهای تشرف*، ترجمه محمدکاظم مهاجری، چ ۱، تهران: کتاب پارسه.
- پیچ، مکس. (۱۳۹۸). «فرجام شهر»، کتاب مجموعه مقالات *شهر از نو: شهرها با کدام روایت از پس فاجعه برمی‌آیند*، گردآوری لارنس ویل و توماس کامپانلا، ترجمه نوید پورمحمدرضا، چ ۴، تهران: اطراف.
- جعفری دهقی، محمود. (۱۳۹۰). «آرمان‌شهر حکیم طوس در شاهنامه»، *پژوهش‌های ایران‌شناسی*، دوره ۱، ش ۱، صص ۱-۱۲.
- حسین‌زاده دلیر، کریم و محمدیان، مهرداد و سرداری، رؤیا. (۱۳۹۸). «مروری بر مفهوم تاب‌آوری شهری»، *فصلنامه مطالعات طراحی شهری و پژوهش‌های شهری*، س ۲، ش ۳ (پیاپی ۶)، صص ۶۹-۷۸.
- دوران، ژیلبر. (۱۳۹۸). *تخیل نمادین*، ترجمه روح‌الله نعمت‌اللهی، چ ۱، تهران: حکمت کلمه.
- رزاریو، کوین. (۱۳۹۸). «پیشرفت: روایت فاجعه و هنر خوش‌بینی»، کتاب مجموعه مقالات *شهر از نو: شهرها با کدام روایت از پس فاجعه برمی‌آیند*، گردآوری لارنس ویل و توماس کامپانلا، ترجمه نوید پورمحمدرضا، چ ۴، تهران: اطراف.
- زارع‌زاده، فهیمه و رهبرنیا، زهرا. (۱۳۸۸). «تعاملات مشترک میان آفرینندگان و مخاطبان نخل ماتم»، *مطالعات هنر اسلامی*، ش ۱۱، صص ۴۳-۴۹.
- شمشادی، رضوان و حسینی دستجردی، سیدمجید. (۱۳۹۶). «نقش و تأثیر باورها و نمادهای آیینی در شکل‌گیری زیگورات چغازنبیل». *پژوهش در هنر و علوم انسانی*، س ۲، ش ۶، صص ۱۱۶-۱۰۳.



- صادقی‌منش، علی و علوی‌مقدم، مهیار. (۱۳۹۹). «تحلیل اسطوره‌شناختی تطبیقی نماد غار و بررسی نمودهای آن در شعر منوچهر آتشی با تکیه بر دیدگاه‌های میرچا الیاده»، *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، س ۱۶. ش ۶۰، صص ۱۷۲-۱۴۱.
- صفاری، ریحانه. (۱۳۹۲). «بررسی و شناخت الگوهای ایران‌شهر آرمانی در ادبیات اسطوره». همایش ملی معماری و شهرسازی انسان‌گرا، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قزوین، دوره ۱، صص ۱-۱۹.
- Π عباسپور اسفدن، حسنعلی و رنجبر، احمد. (۱۳۹۳). «جلوه‌های آرمان‌شهر و شهریار آرمانی فردوسی با جستاری در داستان سیاوش»، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، س ۱۰، ش ۳۵، صص ۲۱۲-۱۷۹.
- عباسی، علی. (۱۳۹۰). *ساختارهای نظام تخیل از منظر ژیلبر دوران*، چ ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
- کاظمی، داوود و عندلیب، علیرضا. (۱۳۹۶). «توسعه ابزار سنجش تاب‌آوری سازمانی شهر در برابر بحران»، *معماری و شهرسازی ایران*، دوره هشتم، ش ۱۳، صص ۸۹-۷۷.
- کریمان، حسین. (۱۳۷۵). *پژوهشی در شاهنامه*، به کوشش علی میرانصاری، چ ۱، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- مبارکی، امید و لاله‌پور، منیژه و افضل‌گروه، زهرا. (۱۳۹۶). «ارزیابی و تحلیل ابعاد و مؤلفه‌های تاب‌آوری شهر کرمان»، *جغرافیا و توسعه*، س ۴، ش ۴۷، صص ۱۰۴-۸۹.
- موحد، سپیده و طبیبیان، منوچهر. (۱۳۹۸). «چارچوبی برای تدوین الگوی تاب‌آوری بوم‌شناسانه شهر»، *مطالعات شهری*، س ۹، ش ۳۳، صص ۱۲۶-۱۰۹.
- نامورمطلق، بهمن. (۱۳۹۲). *درآمدی بر اسطوره‌شناسی نظریه‌ها و کاربردها*، چ ۱، تهران: سخن.
- ویل، لارنس و کامپانلا، توماس. (۱۳۹۸). *شهر از نو: شهرها با کدام روایت از پس فاجعه برمی‌آیند*، ترجمه نوید پورمحمدرضا، چ ۴، تهران: اطراف.
- «یادگار جاماسپ». (۱۳۴۴). *زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان*، گردآوری و ترجمه صادق هدایت، چ ۴، تهران: پرستو.
- یسنا. (۱۳۹۴). گردآوری و ترجمه ابراهیم پورداود، چ ۱، تهران: اساطیر.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۰). *چهار صورت مثالی (مادر، ولادت مجدد، روح، چهره مکار)*، ترجمه پروین فرامرزی، چ ۳، مشهد: به‌نشر.
- Durand, Gilbert. (1996). *Les structures anthropologiques de l'imaginaire, Introduction à l'archétypologie générale*, 11th edition, Paris: Dunod.

- Vale, Lawrence, Campanella, Thomas. (2005). *The Resilient City – How Modern Cities Recover from Disaster*. 1st edition, Oxford: Oxford University Press.

References

- Abāsi, Ali. (2011/1390 SH). *Structures of the Imagination System Based on Gilbert Durand's Views*. 1st ed. Tehran: Elmi Va Farhangi.
- Durand, Gilbert. (1996). *The anthropological structures of the imaginary*, Introduction à l'archétypologie générale. 11th ed. Paris: Dunod .
- Durand, Gilbert. (2019/1398 SH). *Symbolic Imagination*. Trans. R ūh-Allah Ne,mat-Allahi. 1st Ed. Tehrān: Hekmat Kalameh Press.
- Eliade, Mircea. (2012/1391SH). *Images and Symbols*. Trans. Mohammad Kāzeme Mohājerī. 1st ed. Tehrān: Pārsch.
- Eliade, Mircea. (2013/1392SH). *Prospects of Myth*. Trans. Jalāle Sattārī. 3^{ed} ed. Tehrān: Tūs.
- Eliade, Mircea. (2015/1394SH). *Rituals and Symbols of Initiation*. Trans. Mohammad Kāzeme Mohājerī. 1st ed Tehrān: Pārsch.
- Eliade, Mircea. (2015/1394SH). *Treaties on History of Religion*. Trans. Jalāe Sattārī. 5th ed. Tehrān: Sorūš.
- Jung, Carl, Gustave. (2011/1390sh). *Four Archetypes: Mother, Rebirth, Soul, evil countenance*. Trans. Parvīne Farāmarzī. 3rd ed. Mašhad: Beh-našr
- Karimān, Hoseyn. (1996/1375 SH). *A Study of the Shahnameh*. by Ali Mir-Ansāri. 1st ed. Tehrān: Sāzmāne Asnāde Melli Irān.
- Kāzemi, Dāvūd & Andalib, Ali-Reza. (2017/1396 SH). "Development of tools for measuring the organizational resilience of the city against crisis", *Iranian Scientific Association of Architecture and Urbanism*. Series 8th. No.13. 77-89.
- Mobāraki, Omid & Lāleh-Pūr, Manijeh & Afzali Gorūh, Zahrā. (2017/1396 SH). "Evaluating and Analysis of Resiliency Dimension and Parameters of the City of Kerman", *The Journal of Geography and Development*. Year 4. No.47. 89-104.
- Movahed, Sepideh & Tabibiyān, Manūchehr. (2019/1398 SH). " Proposing a framework to improve the pattern of city's ecological resilience ". *Journal of Urban Studies*. Year 9. No. 33. 109-126.
- Nāmvar Motlaq, Bahman. (2013/1392 SH). *An introduction to mythology*. 1st ed. Tehrān: Soxan



- Page, Max. (2019/1398sh). The City's End. *The Resilient City – How Modern Cities Recover from Disaster*. Compiled by Lawrence Vale & Thomas Campanella. Trans. Navid Pūr-Mohammad-Rezā. 4th ed. Tehrān: Atrāf
- Rozario, Kevin. (2019/1398sh). Making Progress: Disaster Narratives and the Art of Optimism. *The Resilient City – How Modern Cities Recover from Disaster*. Compiled by Lawrence Vale & Thomas Campanella. Trans. Navid Pūr-Mohammad-Rezā. 4th ed. Tehrān: Atrāf
- Sādeqi Maneš, Ali & Alavi-Moqaddam, Mehyār. (2020/1399 SH). "The Symbol of the Cave in the Poems of Manouchehr Atashi; A Comparative-Mythological Study Based on the Mircea Eliade's Views", *Journal Of Mythological and Mystical Literature*. Year 16. No. 60. 141-172.
- Schultz, Duane P. & Schultz, Sydney Ellen. (2011/1390sh). *Theories of Personality*. Trans. Yahya Seyed-Mohammadi. 32 ed. Tehran: Virayesh.
- Šemšādi, Rezvan & Hoseyni Dastjerdi, Majid. (2017/1396 SH). "The impact of beliefs and ritualistic Symbols on the Construction of Ziggurat Chogha Zanbil". *Research in Arts and Humanities*. Year. 2. No. 6. 103-116.
- Snowden, Ruth. (2010/1389 SH). *Teach yourself Jung*. Trans. Nūr-Al-Din Rahmāniān. 3rd ed. Tehrān: Āšiyān.
- Vale, Lawrence, Campanella, Thomas. (2005). *The Resilient City – How Modern Cities Recover from Disaster*. 1st ed. Oxford: Oxford University Press.
- Vale, Lawrence, Campanella, Thomas. (2019/1398sh). *The Resilient City – How Modern Cities Recover from Disaster*. Trans. Navid Pūr-Mohammad-Rezā. 4th ed. Tehrān: Atrāf.
- "Yādegāre Jāmāsp". (1965 /1344 SH). *Zeeee mmmmmmmY ddd Keeeeee ee ddderrre Pkkkknn*. Compiled and Trans. Sādeq Hedāyat. 4th ed. Tehrān: Parastū.
- Yasna*. (2015/1394 SH). Compiled and Trans. By Ebrāhim Pūr-Dāvūd. 1st ed. Tehrān: Asātir.
- Zāre,-Zādeh, Fahimeh & Rahbar-Niyā, Zahra. (2009/1388 SH). "Common Interactions Between the Creators and the Audience of the Palm of Mourning", *Islamic Art Studies*. No. 11. 43-49-